

ANCIENT IRANIAN STUDIES

پژوهشنامه ایستار باستان‌شناسان

نگاهی انتقادی به کتاب ایران به‌سانِ ملتی خیالی
نویسنده (گان): افشین خسروثانی
منبع: پژوهشنامه ایران باستان، سال ۱، شماره ۴: ۱۰۷-۱۱۹.
گروه پژوهشی باستان‌کاوی تیسافرن

A Critical Review of the Book “Iran as Imagined Nation”

Author(s): Afshin Khosrowsani

Source: Ancient Iranian Studies, 2023, VOL. 1, NO. 4: 107-119.

Published by: Tissaphernes Archaeological Research Group

Stable URL:

https://www.ancientiranianstudies.ir/article_163495_03176c84cef62ab84e6742a1d1e3294b7.pdf



© 2023 The Author(s). Published by Tissaphernes Archaeological Research Group, Tehran, Iran. **Open Access.**

This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial-NoDerivatives License (<http://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/>), which permits non-commercial re-use, distribution,

and reproduction in any medium, provided the original work is properly cited, and is not altered, transformed, or built upon in any way.

The ethical policy of Ancient Iranian Studies is based on the Committee on Publication Ethics (COPE) guidelines and complies with International Committee of Ancient Iranian Studies Editorial Board codes of conduct. Readers, authors, reviewers and editors should follow these ethical policies once working with Ancient Iranian Studies. The ethical policy of Ancient Iranian Studies is liable to determine which of the typical research papers or articles submitted to the journal should be published in the concerned issue. For information on this matter in publishing and ethical guidelines please visit www.publicationethics.org.



نگاهی انتقادی به کتاب ایران به سان ملتی خیالی

افشین خسروثانی^۱ 

چکیده

هویت ایرانی از مباحثی است که شماری به‌درستی «ز اقرار» و تنی چند با ناروایی «ز انکار» آن شادمان هستند. نویسنده کتاب فوق از انکارکنندگان است. همچنان که از نام کتاب برمی‌آید، نویسنده اثر درصدد مقابله با ایران و تاریخ‌مندبودن هویت ایرانی و ملی برآمده است. او که تحت تأثیر مباحث نظری و اندیشه‌ای جدید است که جملگی بی‌التفات به بستر و بافت تاریخی-فرهنگی کشورهای مورد مطالعه هستند، ایران و هویت ملی را ساخته و پرداخته شرق‌شناسان و نوکران و مزدوران استعمار می‌داند و تاریخ‌مندبودن واژه ایران را به چیزی نمی‌گیرد. نویسنده اثر بر این باور است که نطفه هویت ملی ایران در غرب بسته شده و ارائه هرگونه پیشینه و خاستگاه تاریخی برای ایران و هویت ملی، گناهی نابخشودنی و ظلمی آشکار در حق بسیاری از اقوام این سرزمین است. نویسنده کتاب ایران به سان ملتی خیالی: تکوین هویت ملی که دل‌بسته ادوارد سعید و شرق‌شناسی وی است و از کتاب جوامع خیالی پندیکت آندرسون بسی بهره‌مند شده، بر این باور است که برخی از نویسندگان ایرانی و ایرانی که هویت ایرانی و ملی را امری تاریخی می‌دانند، تحت تأثیر روش‌شناسی غربی و بر اساس جهت‌گیری‌های نژادی و ایدئولوژیک، گذشته را روایت کرده و خوانشی ناتاریخی و متوهمانه پیش نهاده‌اند و برساخته‌های جعلی را به جای تاریخ نشانده‌اند. نویسنده این سطور همه فصول کتاب ایران به سان ملتی خیالی: تکوین هویت ملی را نقد نمی‌کند، بل آن بخش‌هایی را که به خاستگاه تاریخی ایران، ماهیت ایران و تنوع قومی و زبانی ایران پرداخته و ادعاهایی سست و کم‌مایه از آنها ارائه شده مطمح نظر قرار داده و در باب آنها روشنگری خواهد کرد.

واژه‌های کلیدی: ایران، پرشیا، هویت ملی، هویت ایرانی، زبان پارسی.

^۱ دانشگاه تهران، تهران، ایران.  afshin.khosrosani@ut.ac.ir

مشخصات مقاله: تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۹/۱۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۹/۲۷ تاریخ انتشار: ۱۴۰۱/۱۰/۱۱

استناد: خسروثانی، افشین (۱۴۰۱). "نگاهی انتقادی به کتاب ایران به سان ملتی خیالی"، پژوهشنامه ایران باستان، سال ۱، شماره ۴: ۱۰۷-۱۱۹.

مقدمه

باستان‌شناختی و فیلولوژیک را با نظریه‌های نژادی همسو ساخته، با این هدف که بتوانند تأویلی خاص از ایران ارائه دهند؛ شرق‌شناسان نام ایران را نه تنها برای دلالت بر مردمانی، بل به‌سان معادلی برای خانواده زبانی، تمدنی و فرهنگی ابداع کردند و زبان و ادب پارسی را به سنت ملی پیوند زدند. نویسنده کتاب ایران به‌سان ملتی خیالی: تکوین هویت ملی، ایرانی همگن و یکپارچه در گذشته‌های دور را منکر می‌شود و آنانی را که هویت ملی خیالی برای مردمانی در گذشته این سرزمین ساخته‌اند ملامت می‌کند. از نظر وزیری، واژه ایران در دوره ساسانی سرشتی مذهبی داشته است تا بار قومی و سیاسی. اندیشه نقد این اثر با خواندن مقاله تاریخ ایده ایران، نوشته علیرضا شاپورشهبازی، شکل گرفت؛ شاپورشهبازی در نبشته خویش نقد کتاب ایران به‌سان ملتی خیالی: تکوین هویت ملی را ضروری و بایسته شمردند (Shapur Shahbazi, 2005: 101).

درباره اثر

این کتاب را اول‌بار انتشارات پاراگون هواس در سال ۱۹۹۳ میلادی به طبع رساند. ویراست دوم اثر را که این نقد بر آن استوار است، انتشارات جورجیاس با حفظ عنوان اصلی (ایران به‌سان ملتی خیالی) و حذف عنوان فرعی (تکوین هویت ملی) در سال ۲۰۱۳ میلادی به چاپ رساند. بدیهی است در ادامه هر کجا که نیاز بود از عنوان اثر استفاده شود، تنها به ذکر عنوان اصلی اثر، طبق ویراست دوم، بسنده خواهیم کرد و از ذکر عنوان فرعی می‌گذرم. کتاب مورد نقد از نه فصل تشکیل شده است؛ نویسنده اثر فصل نخست را به طلیعه هویت ملی اختصاص داده و موضوعات متنوعی را در این فصل به بحث گذاشته است؛ پیدایش ناسیونالیسم، زوال زبان لاتین و ظهور زبان‌های محلی، پیدایش نژادپرستی و پیوند مغرضانه زبان

در سال ۱۹۸۳ میلادی، بندیکت آندرسون کتاب جوامع خیالی را به طبع رساند و گروه‌های انسانی را به دو دسته واقعی و خیالی طبقه‌بندی کرد. طایفه، ایل، روستا، محله، مدرسه و غیره جملگی گروه‌های واقعی کوچکی هستند که به دلیل وسعت کم اجتماع، به اعضای خود امکان روابط متقابل و شناخت از نزدیک را می‌دهد؛ گروه‌های خیالی عموماً شامل اقوام و ملت‌ها می‌شود که در گستره بزرگتری زیست می‌کنند و به سبب وسعت زیاد اجتماع، فرصت شناخت و روابط از نزدیک را ندارند و تنها می‌توانند تصویری ذهنی از اجتماعی که در آن حضور دارند بیافرینند (Anderson, 2006: 9-47). تعبیر جوامع خیالی فرصتی بود تا شماری فرصت طلب دست‌به‌کار شده و با خوانشی سطحی و درکی ناصواب از کتاب جوامع خیالی، در باب هویت ایرانی و ملی نظریه‌پردازی کرده تا به زعم خودشان به مصاف توهم و توطئه رفته باشند. کتاب ایران به‌سان ملتی خیالی: تکوین هویت ملی، نوشته مصطفی وزیری، در چنین فضا و بستری تألیف شده است. وزیری در این اثر ادعا می‌کند آثاری که درباره ایران و تاریخ آن به طبع رسیده، متأثر از ناسیونالیسم بوده و تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی از دل چنین آثاری زاده شده که باید به چالش کشیده شود. مصطفی وزیری تاریخ ملی ایران را برساختی جدید می‌داند که محصول و ثمره تلاش آنانی است که خوانشی ناسیونالیستی، ایدئولوژیک، جهت‌گیرانه و مغرضانه از تاریخ داشته‌اند و چیزی به نام هویت ملی ابداع کرده‌اند که توهمی بیش نیست. به باور او، تلقی و فهم شرق‌شناسان از ملت و ملی‌گرایی، تاریخ‌نگاری را با نظریه‌های نژادی آلوده ساخته و محصول چنین آمیزشی، نمی‌تواند تاریخ درست و بی‌غرض و مرضی باشد. از منظر وزیری، شرق‌شناسان و ایران‌شناسان غربی و ایرانی یافته‌های

با قومیت، خانواده‌های زبان‌های هند و اروپایی و نژاد آریایی، تفاوت‌های نژادی و مردم‌شناسی، نژاد و زبان و هویت ملی، و تاریخ و تاریخ‌نگاری در بستر اندیشه ملی، موضوعاتی هستند که نویسنده در این فصل بدان‌ها پرداخته است (Vaziri, 2013: 47-15). در این فصل، وزیری آفرینش هویت ملی را محصول ظهور دولت‌های ملی سده‌های هجدهم و نوزدهم اروپا می‌داند و در تأیید این مدعا به این اشاره دارد که تا پیش از سال ۱۵۰۰ میلادی، نزدیک به هشتاد درصد از کل کتاب‌های چاپی به زبان لاتین بودند. زبان‌های محلی هنوز به زبان ملی تبدیل نشده بودند زیرا نطفه دولت ملی هنوز شکل نگرفته بود. برای نمونه، در زمان انقلاب فرانسه، پنجاه درصد مردم فرانسه به زبان فرانسوی تکلم نمی‌کردند و تنها دوازده سیزده درصد جمعیت به زبانی استاندارد صحبت می‌کردند. وانگهی، در ایتالیای سده نوزده، تنها دو و نیم درصد از ساکنان ایتالیا به زبان ایتالیایی تکلم می‌کردند (Ibid: 18). می‌توان گفت که هسته مرکزی بحث و دیدگاه‌های بنیان‌شکن نویسنده در همین فصل نخست جای گرفته است. فصل دوم اثر به رویکردهای اروپایی درباره شرق پرداخته و تطور دیدگاه غربیان نسبت به شرق را مرور کرده است. توضیح مطالب در این فصل از نظم زمانی پیروی نمی‌کند و مطالب تا اندازه‌ای آشفته ارائه می‌شود (Ibid: 47-59). فصل سوم که یکی از فصل‌های مهم و پایه‌ای نویسنده به‌شمار می‌رود، به مفهوم‌سازی ایران در بستری ناسیونالیستی پرداخته است. ابداع واژه ایران را از دسیسه‌های شرق‌شناسان و در رأس همه آنها، سیلوستر دوساسی می‌داند (Ibid: 59-83). در بخش نقد محتوای اثر به این فصل توجهی ژرف خواهد شد و دیدگاه‌های خلاف واقع و ناتاریخی نویسنده اثر را برجسته خواهیم ساخت. وزیری در فصل چهارم اثر به ایرانشهر و عناوین مترادف آن التفات نشان

داده و بر این رأی است که ایرانشهر نام سرزمین بوده و عاری از مفهوم سیاسی-قومی است (Ibid: 97-83). در اینجا نویسنده به مباحث فیلولوژیک ورود کرده و مطالبی در باب ایران و ایرانشهر رو کرده که خوانشی آکمند و درکی ناصواب از آنهاست و در ادامه این جستار، بی‌بنیاد بودن تفاسیر وزیری را نشان خواهیم داد. فصل پنجم به موضوع بستر تاریخ‌نگاری ملی و ابداع هویت ایرانی اختصاص یافته است. شرق‌شناسان با خلق آثاری سعی در پیوند روزگار باستان و زمان جدید داشته و این کار را از طریق کتب ادبی و ترجمه به انجام رساندند. افرادی مانند سر جان ملکم، جیمز دارمستتر، ادوارد براون، سر پرسی سایکس و جورج راولینسون با خلق آثاری در باب فیلولوژی و تاریخ ایران، سعی در القای تداوم و پیوستگی تاریخی و فرهنگی ایران داشتند (Ibid: 135-97). فصل ششم به ارتباط دودمان‌های ایرانی و تکوین هویت پرداخته و تمرکز بر روی آثار ولادیمیر مینورسکی است که کارهای زیادی درباره ایران و تاریخ آن به طبع رسانده است. وزیری مدعی است که مینورسکی سلسله‌ای مانند دیلمیان را همچون بخشی از تاریخ ملی ایران بازنمایی کرده و تا پیش از او، کسی دیلمیان را در بستر ملی نگنجانده بود. تز اصلی وزیری در این فصل این است که باید تاریخ یک زبان را از تاریخ جغرافیای فیزیکی یک مکان که آن زبان در آن بروز پیدا کرده، متمایز کرد (Ibid: 159-135). فصل هفتم را تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی و تکوین هویت در ایران تشکیل می‌دهد. وزیری در این فصل به نقش ایرانیان و روایت ملی از تاریخ پرداخته و نویسندگان ایرانی مانند میرزا ملکم خان، دهخدا، محمدعلی فروغی، حسن پیرنیا، احمد کسروی، عیسی صدیق و سعید نفیسی را مقلد روش‌شناسی غربی دانسته که اساساً دارای جهت‌گیری‌های نژادی و مغرضانه است؛ به تعبیری ساده‌تر، این افراد از چهره‌های شاخصی

وزیری می‌گوید که همه نام‌های جغرافیایی فقط نام هستند، برساخته‌هایی بشری که تاریخ دارند. از خلال تفاسیر سیاسی است که این نام‌ها اهمیت فزاینده می‌یابند. از این رو، وزیری به‌کارگیری نابهنگام و زمان‌پیشانه واژه ایران به منظور تکوین سنت و تاریخ ملی را محکوم می‌کند و رویارویی با چنین جریان‌های اخلاقی و بایسته می‌داند (Ibid: 225-285). در باب فصول کتاب مورد نقد می‌توان توضیحات مبسوط و فراوانی ارائه کرد، اما برای رویگردانی از تطویل، به همین بسنده آمد. به قول بیهقی «این درازا از آن دادم» تا خواننده با اثر و چهارچوب آن مختصر آشنایی پیدا کند.

نقد محتوایی

قبل از اینکه به نقد دیدگاه‌های وزیری بپردازم، بی‌مناسبت نمی‌دانم که نگاهی به فهم و برداشت مصطفی وزیری از تاریخ داشته باشم. وزیری در صفحه پنجم اثر، نقل قولی از مایکل مورونی، متخصص دوره ساسانی، می‌آورد که گویای نگاه نویسنده اثر به تاریخ است. ترجیح می‌دهم اصل نقل قول را بیاورم تا خواننده بتواند تفسیر خود را داشته باشد؛ «History is not the past; It is» (what we say about the past). با توجه به دیدگاه وزیری در باب ایران و هویت ایرانی، به نظر می‌رسد که او دانش تاریخ را ابداع و بر ساخت می‌داند و این مورخان و پژوهش‌گران هستند که تاریخ می‌سازند و چنین گذشته‌ای برآستی وجود نداشته است. نیک می‌دانیم که بخشی از دانش تاریخی از طریق تفسیر و محیطی که تاریخ‌نویس در آن زندگی می‌کند، حاصل می‌شود و تفسیر پژوهشگر بخش جدایی‌ناپذیر آن دانش است؛ به سخنی دیگر، هیچ دانشی بدون تفسیر ممکن نیست و اگر تفسیر نباشد نمی‌توان آن دانش را پیش برد. منطقاً، منظور مایکل مورونی از این جمله، نقش مورخان و تاریخ‌نویسان است که با

هستند که سنت تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی را تقویت و به نوعی راه شرق‌شناسان را ادامه دادند (Ibid: 159-179). پیدایش هویت ایرانی عنوانی است که برای فصل هشتم اثر برگزیده شده است. در این فصل، نویسنده به دگرگونی‌ها و فرایندهایی اشاره می‌کند که منجر به چنین تلقی و درکی از ایرانی‌بودن شده است. عقب‌ماندگی مملکت و اشغال ایران به دست انگلیس و شوروی از جمله عوامل مهمی بودند که باعث شد روشن‌فکران و روشن‌بینان، آگاهی سیاسی و فرهنگی را مهم شمرده و برای تنویر افکار عمومی در باب عقب‌ماندگی ایران کوشش کنند. محصول چنین کوشش‌هایی در دوره پهلوی به بار می‌نشیند و ایرانی یکپارچه پا می‌گیرد. در دوره پهلوی اول و دوم به مفهوم وطن، ملت، ایران باستان و بر روی هم، ایران بزرگ التفات بسیار شده و بخش قابل توجهی از درونمایه کتب درسی را موضوعات مربوط به ایران باستان و فرهنگ آن تشکیل می‌داد. از سوی دیگر، در دوره جمهوری اسلامی شرایط تغییر کرد و ملت ایران جای خود را به امت اسلام داد و اسلامیت بر ایرانیت چربید؛ درونمایه کتب درسی بعد از انقلاب چنین روندی را نشان می‌دهد (Ibid: 179-191). فصل نهم و پایانی اثر به هویت ایرانی، اسلامی و اسکیزوفرنی فرهنگی اختصاص یافته است. در واقع، این فصل ملغمه‌ای است از آنچه در فصول پیشین از نظر گذشت. وزیری در این فصل بر این اندیشه است که ایران سرزمینی فراملی است که اقوام مختلفی با زبان‌های گوناگون در آن زندگی می‌کنند و نمی‌توان زبان پارسی را با سنت ملی پیوند زد و کلیتی واحد و یکپارچه به نام ملت ایران خلق کرد. نامبرده به ایران روزگار ساسانی اشاره می‌کند و تاریخ‌مندبودن واژه ایران را بی‌اعتبار می‌داند و خلق چنین نامی را نیرنگ و خوانشی جهت‌دار قلمداد می‌کند و معتقد است که واژه ایران مفهومی مذهبی دارد تا قومی و سیاسی.

واژه پرشیا برای آنها گنگ و نامفهوم است. پرشیا از [نام] ایالت فارس یا فارسستان مشتق می‌شود که اروپائیان آن را مناسب یافته و این نام را اتخاذ کردند» (Tancoigne, 1820: 147). محتمل به نظر می‌رسد که حتی پیش از جی. ام. تانکوئینه، بودند کسانی که به نامفهوم بودن واژه پرشیا نزد ایرانیان سخن گفتند و این نکته را که ایرانیان سرزمین خود را با نام ایران می‌شناسند، روشن ساختند و شرق‌شناسان نیز متوجه چنین واقعیتی شدند. از سوی دیگر، کاربست نام ایران در انجمن‌های غربی زاده نظریه‌های بی‌پشتوانه فاقده بستر نبود، بل از واقعیتی میدانی خبر می‌داد و آگاهی از چنین واقعیتی بود که واژه ایران و چیستی مفهوم ایران را وارد فضای دانشگاهی اروپاییان کرد. از این رو، می‌بایست توهم دایی‌جان‌نابلونی را کنار گذاشته و استعمال نام ایران را توطئه شرق‌شناسان و رضاشاه تلقی نکرد و پذیرفت که مردمان این سرزمین می‌دانستند که نام کشورشان ایران است. البته، باید اذعان کرد که در پرورش مفهوم ایران و کاربست گسترده و آگاهی همگانی از آن، نقش شرق‌شناسان غیرقابل‌انکار است (Gnoli, 1989: X) اما نباید آن را عملی نکوهیده و ناروا به‌شمار آورد.

در جایی دیگر، وزیري تحمیل عناوین ایران و پرشیا بر سرزمینی وسیع با فرهنگ و زبان‌های مختلف را دستبری تاریخی می‌داند و اطلاق این عناوین بر چنین سرزمین متنوعی، جفایی است در حق اقوامی که در این جا بودند و هستند. انگاره وزیري این است که «ایران» واژه‌ای ساختگی است و نمی‌توان از طریق فیلولوژی برای آن پیشینه تاریخی ساخت و مراحل تطور آن را در تاریخ پیگردی کرد و از همه بدتر، هستی و سرشت سیاسی برای آن قائل شد (Vaziri, 2013: 73-82). درماندگی وزیري از کندوکاو ادبیات کهن ایران باعث شده تا او شتابزده و کورکورانه در باب پیشینه

تفسیر و تأویل خود، دانش تاریخ را تقویت و به پیش می‌برند. کوتاه سخن، وزیري با آوردن چنین جمله‌ای، سعی در القای این نکته دارد که این گذشته‌ای که ما درباره‌اش می‌خوانیم و می‌نویسیم اساساً وجود خارجی ندارد و این ما هستیم که چنین گذشته‌ای خلق می‌کنیم و آن را به جامعه عرضه می‌کنیم. وزیري با چنین نگاهی به ایران و هویت ایرانی و ملی پرداخته است.

وزیري به ما می‌گوید این سیلویستر دوساسی بود که اول‌بار در سال ۱۷۹۰ میلادی از واژه ایران رونمایی کرد و مطالعات همو بود که واژه ایران را در اواخر سده هجدهم وارد گفتمان دانشگاهی کرد. و رفته‌رفته واژه ایران همچون معادلی برای پرشیا استعمال شد و واژه ایران این تلقی را ایجاد کرد که ایران نام سرزمینی بوده که از روزگار باستان تا به امروز وجود داشته است. وزیري مدعی است که مردمان این سرزمین از واژه ایران بی‌اطلاع بودند و شناختی در باب آن نداشتند و این شرق‌شناسان بودند که واژه ایران را شاخ‌وبرگ داده و آن را برجسته ساختند (Vaziri, 2013: 65-73). با این حال، منابعی وجود دارد که خلاف گفته‌های وزیري را نشان می‌دهد. شخصی به نام جی. ام. تانکوئینه که عضو سفارت فرانسه در تهران بوده، کتابی تحت عنوان گزارش سفر به پرشیا و سکونت در تهران: حاوی سفرنامه توصیفی از قسطنطنیه تا تهران، در سال ۱۸۲۰ میلادی منتشر کرد که در آن مطلب شایان التفاتی را گوشزد می‌کند. نامبرده در نامه‌ای به تاریخ سی‌ام ژانویه ۱۸۰۸ میلادی به موضوعی پراهمیت اشاره می‌کند که ذکر آن در اینجا نه تنها خالی از فایده نیست، بل بایسته و درخور است. «نام صحیح و واقعی پرشیا در میان شرقیان ایران است. ترکان در تلاش برای تحقیر ایرانیان آن را عجم، یا همان کشور [مردمان] زبان‌نهم، گویند. بکارگیری لفظ پرشیا به جای ایران در حضور ایرانیان توهین به‌شمار می‌رود و

که آگاهی از ایران در زمان هخامنشیان، مفهوم و ذهنیت قومی-سیاسی داشت و ایرانیان از هویت ایرانی و ملی خویش آگاه بودند (خالقی مطلق، ۱۳۷۱: ۲۴۳-۲۳۶). جلال متینی به گونه‌ای دیگر نشان می‌دهد که هویت ایرانی تنها ذهنیت جغرافیایی و مذهبی نبوده، بل همواره با مفهوم و ذهنیت سیاسی همراه بوده است (متینی، ۱۳۷۱: ۲۶۶). عباس امانت نیز معتقد است که واژه ایران از گذشته‌های دور بار سیاسی-قومی داشته و به این مهم اشاره دارد که هویت ایرانی ریشه در زبان، ادبیات، قلمرو، سنت‌های شاهنشاهی، اسطوره، تاریخ و دین دارد (Amanat, 2012: 1-27). اندیشه «دیگری» نزد ایرانیان همواره قوی بوده و در برابر بیگانگان خود را تعریف و بازتعریف می‌کردند و می‌کنند؛ دیرزمانی از طریق شاهنشاهی ایرانیان و هنگامه‌ای دیگر در قالب زبان و ادبیات و دین، خود را در برابر دیگری تعریف کردند. از این رو، خاستگاه هویت ایرانی چندبعدی است و باید همه‌جانبه آن را نگرست و تبیین نمود و نمی‌توان با اتخاذ رویکردی ناتاریخی، تبیین تاریخی از ایران و هویت تاریخی‌اش ارائه کرد. احمد اشرف نیز بر چندبعدی بودن هویت ایرانی اشاره دارد و بر این باور است که ایرانیان از هویت ایرانی خویش به خوبی آگاه بودند (اشرف، ۱۳۹۶: ۸۱-۱۰۵). علیرضا شاپور شهبازی یکی دیگر از پژوهشگران به نام ایرانی است که معتقد است در برخی از متون اوستایی مانند فروردین‌یشت، مراد از ایریا ملت ایران است نه ملت زرتشتی و باید ایریا را ملتی در کنار دیگر ملتها دانست (Shapur Shahba-Zi, 2005: 104). نامبرده با درنگ و تأمل در متون اوستایی، نشان می‌دهد که ایده ایران به سان دولت ملی به زمان هخامنشیان و حتی قبل‌تر برمی‌گردد و نباید ایده ایران و مفهوم سیاسی آن را به روزگار ساسانی تقلیل داد. شاهان هخامنشی به این موضوع واقف بوده و در کتیبه‌هایشان این مهم را

تاریخی ایران بی‌اندیشه سخن بگویند. بر پایه یافته‌های باستان‌شناختی و منابع مکتوب، می‌دانیم که ایران به منزله واقعیتهای مذهبی، فرهنگی و قومی از اواخر سده ششم ق.م مطرح بوده و در روزگار ساسانی در سده سوم میلادی است که ایران به سان اندیشه سیاسی پدیدار می‌گردد. کتیبه‌های داریوش در نقش‌رستم و شوش و خشایارشا در تخت جمشید به روشنی می‌گویند که ایرانیان در این زمان از ملیت و هویت قومی خویش به خوبی آگاه بودند (خالقی مطلق، ۱۳۷۱: ۲۳۷-۲۳۸)؛ واژگانی مانند ایریا دینگه [سرزمینها و مردم ایرانی] و ایریو شیانم [سرزمینی که ایرانیان در آن سکنی گزیدند] خود گواهی می‌دهد. گراردو نیولی، ایران‌شناس شهیر ایتالیایی، که پیدایش ایران به سان اندیشه سیاسی در دوره ساسانی را مطرح کرد، بر این باور است که کاربرد نام رسمی ایران در دوره هخامنشی، کاهش اقتدار شاهنشاه را به دنبال داشت. از این رو، ملاحظاتی سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ایجاب می‌کرد که از بکارگیری نام رسمی «ایریا» برای شاهنشاهی حذر کرد (Gnoli, 1989: 29-71). او معتقد است که واژه ایریا در دوره هخامنشی بنیان مذهبی داشت و در زمان اردشیر بابکان است که ایریا سرشتی سیاسی پیدا کرد و نام رسمی قلمرو ایرانیان شد (Ibid: 129-175). عناوینی همچون ایران‌امارگر، ایران‌سپاهبد، از یک سو، و نام‌هایی مانند ایران‌شهرشاپور، ایران‌آسان‌کردکواد، ایران‌شادکواد، ایران‌خوره‌یزدگرد، از سوی دیگر، جملگی از ماهیت سیاسی ایران در این دوره حکایت می‌کند. شماری از پژوهشگران سویی‌هایی از دیدگاه نیولی را قانع‌کننده ندانسته و با مطالعه متون اوستایی، تفسیری متفاوت پیش نهادند و ایده ایران به منزله دولت ملی با سرشت سیاسی در دوره قبل از ساسانیان را پیش کشیدند. جلال خالقی مطلق به ایران و خاستگاه تاریخی‌اش پرداخت و نشان داد

حفظ و منتقل کردند.

مبحثی که پرداختن بدان در اینجا بسیار پراهمیت و شایان التفات است، فهم امروزی وزیری از ایران است. او می‌گوید که در این سرزمین اقوام گوناگونی با زبان‌ها و فرهنگ‌های متنوع زیست می‌کردند و می‌کنند و عموماً شناخت خوبی از یکدیگر نداشته و حتی زبان مشترکی میان آنان نبوده است و اساساً زبان یکدیگر را متوجه نمی‌شدند. از این رو، نمی‌توان آنها را به زیر چتر سیاسی-فرهنگی برد و از واژه «ایران» استفاده کرد و اینکه این سرزمین در گذشته از آگاهی سیاسی-قومی یگانه‌ای برخوردار بود پندار و خوش خیالی است. چنین آگاهی هرگز در گذشته این سرزمین وجود نداشته و این شرق‌شناسان و رضاشاه بودند که کلیت یگانه‌ای به نام ایران ساختند و آن کثرت فرهنگی-قومی را سرکوب و وحدتی پوشالی ابداع کردند و زبان پارسی و سنت ملی را نابخردانه بهم پیوند زدند. از همه مهمتر اینکه، بیگانگان هرگز این سرزمین را با نام ایران نشناخته و در تواریخ آنان نامی از ایران نیست (Vaziri, 2013: 121, 122, 209). در اینکه ایران سرزمین اقوام گوناگون با زبان‌های محلی مختلف است بحثی نیست و اینکه در این سرزمین زبانی معیار و مشترک به نام زبان پارسی وجود داشته باز نمی‌توان تردید کرد. منابع مکتوب، چه نثر و چه نظم، این سرزمین خود حکایت از چنین واقعیتی دارد. بیشتر عالمان و پژوهشگران بسیاری در باب زبان پارسی و دامنه نفوذ و فهم همگانی آن سخن گفتند و باری از دوش نگارنده این سطور برداشتند و پرداختن بدان در این مختصر، تنها توضیح اضافات است. با این حال، در اینجا بد نیست به داستانی اشاره کنم که ذکر آن در باب ادعاهای ناتاریخی و زمان‌پیشانه مصطفی وزیری تواند مفید باشد. سعدی در گلستان در باب پنجم که در «عشق و جوانی» است، حکایتی نقل می‌کند که مناسب این جستار است. او می‌گوید

به وضوح نشان می‌دهند. اما اینکه چرا هخامنشیان از نام رسمی ایریا (ایران) برای شاهنشاهی‌شان استفاده نکردند، مسئله‌ای است که شاپور شهبازی به مانند گرادو نیولی آن را از برای ملاحظات سیاسی-فرهنگی می‌داند. شاپور شهبازی استعمال واژگانی گنگ و مبهم مانند ایمه‌خشم (این امپراتوری) از سوی هخامنشیان را از برای حضور اقوام مختلف با زبانها و مذاهب جورواجور از یک سو، و سیاست تساهل و شکیبایی هخامنشیان از سوی دیگر، می‌داند. نام‌های رسمی امپراتوری اختیاری و گذرا هستند که بر اساس مصلحت سیاسی وضع شده‌اند و حسب معمول مبهم و سر بسته انتخاب می‌شوند تا شمار انبوهی از مردمان تحت سلطه خود را خرسند سازند. دهیونام و سپه‌نام (سرزمین‌های همه ملت‌ها) نام این امپراتوری بود. از این رو، در این امپراتوری خودسالاری و بردباری مذهبی وجود داشت و نگاره‌های تخت جمشید خود گواهی می‌دهد. در دوران متأخر نیز چنین رویکردی موضوعیت دارد؛ مردمان کشورهای روسیه، انگلیس و آلمان سرزمین‌های تحت سلطه‌شان را به ترتیب اتحاد جماهیر شوروی، پادشاهی متحد و داس رایش گویند. در اینجا نیز مصلحت سیاسی و فرهنگی ایجاب می‌کرد که از عناوینی مبهم و عاری از بار قومی استفاده کنند تا مردمان تحت انقیاد خود را راضی و خشنود نگاه دارند. با این حال، این عناوین رسمی نتوانستند نام غیررسمی این کشورها را کنار بزنند و نام‌های غیررسمی همچنان به موجودیت خویش ادامه دادند. روسیه، انگلستان و آلمان نام‌های غیررسمی بودند که مردمان این کشورها استعمال می‌کردند (Ibid: 111). در روزگار هخامنشی نیز اینگونه بوده و نام غیررسمی ایران در میان حاکمان و مردم بکار گرفته می‌شد. بعد از سقوط ساسانیان نیز نام ایران به صورت غیررسمی زنده ماند و مردمان این سرزمین آن را به خوبی

زبان قابل فهم هستند. اگر آنگونه که وزیری ادعا می‌کند، مناطق مختلف این سرزمین زبان‌های خودشان را داشتند و زبان واحد و معیاری نبود، در کاشغر نباید کسی پارسی متوجه می‌شد. نکته مهم دیگر این حکایت این است که سعدی و اشعار او در این سرزمین شناخته شده بود و صیت این شاعر پارسی‌گوی در اقصی نقاط ایران رفته بود؛ این بطوطه گزارش می‌کند که در شهر کینک‌سه، از شهرهای چین، دریانوردان چینی اشعار سعدی را می‌خواندند. اگر این نکات کافی و قانع‌کننده باشد، باید گفت که دیدگاه امروزی وزیری محصول جریان‌های تجزیه‌طلب افراطی است که هیچ‌منها و خاستگاهی در گذشته ایران ندارد و اساساً تعارض فرهنگی و قومی و زبانی در ایران مطرح نبوده و این از بدعت‌های کنونی است.

موضوع مهم دیگری که وزیری بدان پرداخته، نامی است که غربیان برای اشاره به این سرزمین بکار می‌بردند. نویسنده کتاب ایران به‌سان ملتی خیالی می‌گوید که تا قبل از ابداع واژه ایران به‌دست شرق‌شناسان و رضاشاه، غربیان این منطقه را با نام پرسیس و پرشیا می‌شناختند و پیشینه این نام را از زمان یونانیان تا سده هجدهم شاهد هستیم. از همه مهمتر، نام پرسیس تنها بر استان فارس امروزی تطبیق می‌کند نه بر سراسر سرزمین ایران در دوران شاهنشاهی هخامنشی. اروپاییان به پیروی از گذشتگان خویش، این سرزمین را پرسیس، پرس و پرشیا می‌خواندند که این نامها نیز اشاره به همان ایالت فارس در جنوب ایران است. بعد از اسلام نیز نام فارس و عجم را برای اشاره به این سرزمین استفاده می‌کردند که باز منظور همان ایالت فارس بود. تا پیش از ابداع واژه ایران، ایرانیان نیز خود را عجم، کشور خود را ملک عجم و پادشاهان خود را ملوک عجم می‌خواندند (Vaziri 2013: 60-65). پاره‌ای از بیانات وزیری قریب به صواب است اما به‌قول معروف «یک جای کار می‌لنگد». مشکل

«سالی محمد خوارزمشاه رحمه الله علیه، با ختا برای مصلحتی صلح اختیار کرد. به جامع کاشغر درآمد، پسری دیدم نحوی به غایت اعتدال و نهایت جمال... مقدمه نحو زمخشری در دست داشت و همی خواند: صَرَبَ زیدُ عمرواً و کان المتعدی عمرواً. گفتم: ای پسر، خوارزم و ختا صلح کردند و زید و عمرو را همچنان خصومت باقیست؟ بخندید و مولدم پرسید، گفتم: خاک شیراز. گفت از سخنان سعدی چه داری؟». سعدی در اینجا دو بیت شعر به زبان عربی برای آن پسر زیبارو می‌خواند. جوابی که آن پسر زیبا منظر به سعدی می‌دهد مناسب بحث ما و خط بطلانی است بر دیدگاه‌های ناتاریخی و امروزی وزیری. «لختی به اندیشه فرو رفت و گفت: غالب اشعار او در این زمین به زبان پارسیست، اگر بگویی به فهم نزدیکتر باشد. کَلِمَ النَّاسِ عَلٰی قَدْرِ عُقُولِهِمْ. گفتم: طبع تو را تا هوس نحو کرد/صورت صبر از دل ما محو کرد. ای دل‌عشاق به دام تو صید/ ما به تو مشغول و تو با عمرو و زید» (سعدی، ۱۳۶۸: ۱۴۱-۱۴۲). قبل از تفسیر این حکایت، باید پرسید که کاشغر کجاست؟ «کاشغر شهر مرکزی ترکستان شرقی واقع در ۱۷۰ کیلومتری شمال غربی یارکند در ساحل کاشغر دریا که تابع رود تاریم است. این شهر... در بین کوه‌های مرتفع واقع در میان سه کشور چین، ترکستان و افغانستان است. امروزه این شهر را به زبان چینی سی‌کیانگ گویند» (ج. م، ۱۳۸۹: ۲۳۷). حال اگر بخواهم مثل وزیری با دیدگاه امروزی نگاه کنم، منطقاً، کاشغر شهریست که ساکنان آن را اقوام ترک و برخی دیگر از اقلیت‌های قومی تشکیل می‌دهد. با این حال، نکته مهم حکایت سعدی این است که آن پسر زیبارو که از قضا نحو زمخشری نیز مطالعه می‌کرد، شعرخوانی سعدی به زبان عربی را متوجه نشده و گوشزد کرده که اشعار سعدی را در این سرزمین با زبان پارسی می‌شناسند و تنها با این

این است که وزیری برای شناخت پیشینه نام کشور خود، به آثارِ غربیان و اینکه آنها این سرزمین را چه می‌نامند رجوع کرده و به تواریخ این سرزمین و نامی که مردمان این کشور برای خود بکار می‌برند عنایتی نشان نداده است. اینکه یونانیان و عرب‌ها و اروپاییان ما را با نامی مانند پرسیس و عجم و پرشیا می‌شناسند و ما خود را با نامی مانند ایران، موضوعی است که باید آن را تبیین کنیم. باید گفت که این امر تنها مختص ایران نیست و موارد مشابه کثیری وجود دارد که اشاره به شماری از آنها در روشن ساختن موضوع مؤثر است. امروزه، شهروندان لهستانی کشور خود را پُلَسکا (Pol-ska) می‌خوانند و ما آن را لهستان، انگلیسی‌ها پُلَند (Poland)، فرانسویان پُلونیه (Pologne) و به لاتین پُلونیا (Polonia) گویند. نام این کشور در بیشتر زبان‌های اروپایی صورتی از «پُل» است. در برخی از زبان‌های اروپایی شرقی به آن «لِخ» یا «لِه» می‌گویند که به قوم لِه اشاره دارد (Liu-kowski and Zawadzki 2019: 4-20).

این است که وزیری مدعی است که چون بیگانگان این سرزمین را پرسیس و پرشیا گفتند پس منظورشان ایالت فارس بوده است نه تمام این سرزمین. از همه مهمتر، ما در این سرزمین اقوام ترک، کرد، بلوچ، عرب، ترکمن و غیره داریم که به لحاظ زبانی و فرهنگی و مذهبی با یکدیگر تفاوتی آشکار دارند. از این رو، اطلاق واژه پرسیس و پرشیا که به قوم خاصی اشاره دارند برای نامیدن این سرزمین مبهم و نامعقول می‌نماید (Vaziri, 2013: 121, 122, 209). طوری که وزیری می‌گوید انگار هستند سرزمین‌هایی که ساکنان آنها یکدست و صددرصد از یک قومیت هستند و تنها ایران سرزمین هفتاد و دو ملت است. بیشتر در باب نام کشورها و نام‌های متفاوتی که بیگانگان و مردمان آن سرزمین استفاده می‌کنند سخن گفتم و با مثال‌هایی آن را روشن ساختم. در اینجا، می‌خواهم در باب نام پرسیس و پرشیا که بیگانگان برای نامیدن سرزمین ما استفاده کردند، بر اساس اطلاق «جزء به کل»، در جهت ایضاح بحث بکوشم. لهستانی که ما می‌گوییم اشاره به قوم لِه یا لِخ دارد. آیا تمام لهستان از قوم لِه هستند؟! آیا اقوام دیگری در لهستان زندگی نمی‌کنند؟ درباره کشور دویچلند نیز اشاره کردم که ما آن را آلمان می‌گوییم؛ آلمان نام تیره‌ای از ژرمن‌هاست نه نام تمام مردمان ساکن دویچلند. آیا تمام اهالی دویچلند از تیره آلمان هستند؟ حال که یونانیان ما را پرسیس خواندند، بد نیست نگاهی به آن دیار بیندازیم و ببینیم سرزمین یونان چگونه است و ما آن را چگونه دیده‌ایم. سرزمینی

این است که وزیری برای شناخت پیشینه نام کشور خود، به آثارِ غربیان و اینکه آنها این سرزمین را چه می‌نامند رجوع کرده و به تواریخ این سرزمین و نامی که مردمان این کشور برای خود بکار می‌برند عنایتی نشان نداده است. اینکه یونانیان و عرب‌ها و اروپاییان ما را با نامی مانند پرسیس و عجم و پرشیا می‌شناسند و ما خود را با نامی مانند ایران، موضوعی است که باید آن را تبیین کنیم. باید گفت که این امر تنها مختص ایران نیست و موارد مشابه کثیری وجود دارد که اشاره به شماری از آنها در روشن ساختن موضوع مؤثر است. امروزه، شهروندان لهستانی کشور خود را پُلَسکا (Pol-ska) می‌خوانند و ما آن را لهستان، انگلیسی‌ها پُلَند (Poland)، فرانسویان پُلونیه (Pologne) و به لاتین پُلونیا (Polonia) گویند. نام این کشور در بیشتر زبان‌های اروپایی صورتی از «پُل» است. در برخی از زبان‌های اروپایی شرقی به آن «لِخ» یا «لِه» می‌گویند که به قوم لِه اشاره دارد (Liu-kowski and Zawadzki 2019: 4-20). که ما آن را آلمان، عرب‌ها آلمانی و انگلیسی‌ها جرمنی (Germany) می‌نامیم، مردمان این سرزمین کشور خود را دویچلند (Deutschland) می‌گویند. انگلیس و روسیه و یونان و غیره نیز این چنین هستند. حال ببینیم سرزمینی که ما از دیرباز آن را ایران و خود را ایرانی می‌دانستیم، دیگران چه نامیده‌اند؛ یونانیان آن را پرسیس، عرب‌ها فارس و عجم، ترکان عثمانی عجم، انگلیسی‌ها پرشیا، و فرانسوی‌ها پرس گفتند (متینی، ۱۳۷۱: ۲۴۵-۲۴۶). اگر بخواهیم به این نمونه‌ها بسنده کنیم، نامی که بیگانگان برای اشاره به یک سرزمین [در اینجا، ایران] بکار می‌برند، همان نامی نیست که مردمان آن سرزمین کشور خود را با آن می‌شناسند. وزیری برای بررسی نام پرشیا و ایران تکیه‌گاه سست و چوبینی را برگزید و با استدلال‌هایی سطحی و خام سعی دارد «فلک را سقف» بشکافد و «طرحی

اینجا برای درک و فهم دودمان‌های منطقه‌ای ایران، خلاف قاعده یعنی اطلاق کل بر جزء را پیش می‌کشیم و نشان می‌دهیم که ایران در این دوران نیز سرشت سیاسی دارد. وقتی مورخان و شاعران از سلطان محمود و مسعود غزنوی که کمتر کسی در ترک بودن آنها تردید دارد، یاد می‌کنند آنان را خسرو ایران، شهریار ایران و شاه ایران می‌نامند. وقتی نظامی‌عروضی صاحب چهارمقاله یا مجمع‌النوادر از یکی از شاهان دودمان آل‌شسب یا غوریه یاد می‌کند او را خسرو ایران می‌خواند (نظامی‌عروضی، ۱۳۸۲: ۱۸). حال می‌دانیم که آل‌شسب در مناطقی که امروزه بخشی از خاک کشور افغانستان است حکومت می‌کردند و قدرتی منطقه‌ای به‌شمار می‌رفتند اما ادعای حکومت بر ایران را دارند. شاهان فرهنگ‌پرور و ایران‌دوست سامانی و آل‌بویه نیز خود را شاه ایران و خسرو ایران می‌خواندند درحالی‌که تنها بر بخشی از ایران حکومت می‌کردند. از همه مهمتر اینکه، شاهان دودمان‌های ترک برای کسب مشروعیت عمومی همواره نسب و تبار خود را به خاندان‌های ایرانی می‌رساندند تا از این طریق مورد پذیرش مردمان این سرزمین واقع شوند. پس منطقی است که ایران در این دوره، علیرغم فقدان حکومت فراگیر و منسجم، باز سرشتی قومی-سیاسی دارد و متون مکتوب این دوره آن را به‌خوبی نشان می‌دهد.

مصطفی وزیری عصر صفوی را که همگان ایرانی یکپارچه و واحد می‌بینند نیز به چالش می‌کشد و مدعی است که منابع مکتوب این دوره، این سرزمین را «ممالک محروسه ایران» می‌نامند. از نظر وزیری عنوان ممالک محروسه خود شاهد گویا و روشنی است از برای اینکه بپذیریم ایران عصر صفوی یکپارچه نبوده بل هر منطقه‌ای مستقل بوده و برای خود مملکتی بوده است (Va-zi, 2013: 93-96). در منابع متنی دوره صفوی، واژه‌های مترادف زیادی برای ایران بکار برده شده

که ما آن را یونان می‌نامیم متشکل از چند کشور بود: تراکیه، مقدونیه، ایپر، تسالی، پلوپونز و غیره و لفظ یونان برگرفته از واژه «ایونی» است و ایونی تنها به بخش غربی آسیای صغیر در ساحل دریای اژه و برخی از جزایر آن اشاره دارد. علیرغم تنوع قومی و فرهنگی این سرزمین، در دوره پارسیان سراسر این منطقه را یونان می‌گفتند درحالی‌که ایونی بخشی از این سرزمین بود نه تمام آن. ما یونان را سرزمین فلسفه و فلاسفه می‌دانیم و نام تنی چند از فیلسوفان یونانی به گوش‌مان خورده است. بدیهی است تمام این فلاسفه که ما آنها را فیلسوفان یونانی می‌نامیم، اهل ایونی (یعنی ساحل غربی آسیای صغیر و جزایر آن) نبودند، و چه بسا شماری از آنها اهل تراکیه، مقدونیه، تسالونی، ایپر و پلوپونز بودند اما ما بر پایه اطلاق جزء به کل، این سرزمین گوناگون را یونان و فیلسوفان آن را یونانی قلمداد می‌کنیم (متینی، ۱۳۷۱: ۲۴۹). پس منطقی است که دیگران برای نامگذاری ما از همین قاعده استفاده کرده و مرادشان از پرسیس و پرشیا تنها ایالت فارس نبوده بل تمام مملکت ایران مقصود و منظور بود.

قبلاً اشاره کردم که وزیری واژه ایران را من‌درآوردی و فاقد سرشت قومی-سیاسی می‌داند و برای کلمه ایران تا اندازه‌ای بار مذهبی قائل است. او به ایران بعد از اسلام اشاره می‌کند که تا زمان صفویان از نعمت حکومتی یکپارچه و متحد محروم بوده و هر منطقه‌ای شاهی و شاهکی داشته و هدف غایی این حاکمان حفظ و بسط قدرت خویش بوده تا ادعای حکومت بر سرزمینی به نام ایران (Vaziri, 2013: 141-155). اگر وزیری پیش‌پسینی قائل بود، برای ایران بعد از اسلام اساساً بار سیاسی متصور نیست چرا که از نظر او حکومت یکدست و متحد محلی از اعراب ندارد. در صفحات گذشته از قاعده اطلاق جز بر کل بهره بردم، در

برآیند

رسالت مصطفی وزیری و کتاب ایران به سان ملتی خیالی، انکار هویت ایرانی و ملی با روشی ناتاریخی و زمان‌پریشانه است. نویسنده اثر با ذهنی سرشار از انگاره‌های غیرعلمی و جهت‌دار به مصاف تاریخ ایران رفته و برای انکار پیشینه و خاستگاه تاریخی ایران، مبنای بحث خود را بر نظریات و اندیشه‌های غربی استوار ساخت و با چنین رویکردی موفق نشد از سطح عبور کند و به ژرفا برسد؛ اساساً با گزینش چنین رویکردی نمی‌توان ره به جایی برد و ادعای علمی بودن داشت. هویت ایرانی موضوعی است بسیار پیچیده و تودرتو و برای فهم آن، نیازمند واکاوی طیف گسترده‌ای از منابع مکتوب در ژانرهای مختلف هستیم و تنها از این طریق می‌توان به شناختی علمی و جامع دست یافت. وانگهی، واژه ایران نیز مفهومی بسیار عمیق و لایه‌لایه دارد و نمی‌توان با نگاهی امروزی و متأثر از جریان‌های بدخواه، آن را فاقد پیشینه و خاستگاه دانست و از همه بدتر، آن را ابداع رضاشاه و شرق‌شناسان قلمداد کرد! تصور و دگرذیسی ایران و سرشت قومی-سیاسی آن را نمی‌توان با پیش‌فرض‌های امروزی باطل ساخت و ایران را ملتی خیالی تصور کرد!

که بد نیست به آنها اشاره‌ای داشته باشیم؛ عجم، ایران، ممالک ایران، ممالک فسیح‌المسالک ایران، ولایت ایران، ولایات ایران‌زمین، دولت‌شاهنشاهی و ملک ایران جملگی واژگانی هستند که در این دوره برای این سرزمین بکار برده شدند (متینی، ۱۳۷۱: ۲۵۳). در دوره‌های پیشین نیز همین بوده است و واژه‌های ایرانشهر، ایران، ایران‌زمین و ملک عجم به صورت مترادف در اشاره به این کشور بکار برده شدند (صفا، ۱۳۳۳: ۱۶۰). از این رو، منطقی نیست که از بین آن همه نام، وزیری بگوید که ممالک محروسه ایران حکایت از این دارد که این سرزمین هیچ‌گاه متحد و یکپارچه نبوده و هر منطقه‌ای برای خود مملکتی بوده است. ذکر این نکته از سوی وزیری، از ناآگاه بودن او از تاریخ و فرهنگ ایران پرده برمی‌دارد. اگر به ادبیات افراد نسل اول سده چهاردهم و قبل‌تر نگاه کنیم، برخی از واژگانی که آنان برای اشاره به ولایت‌شان استعمال می‌کنند قابل تأمل است. آنها حسب معمول از محل زندگی‌شان به نام وطن یا مملکت یاد می‌کنند. مملکت غیاث‌آباد یکی از آنهاست. اگر گفته‌ی وزیری را معقول بدانیم، پس باید بگوییم که مملکت غیاث‌آباد برای خود سرزمینی مستقل از ایران بوده و قرار دادن مملکت غیاث‌آباد ذیل ایران متحد، خیانت به هر چه غیاث‌آبادی است!

کتاب‌نامه

عهد تاریخی تا قرن چهاردهم، تهران: مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر.

متینی، جلال (۱۳۷۱). ایران در دوران اسلامی، ایران‌شناسی، سال چهارم، شماره دوم: ۲۴۳-۲۶۶.

مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد (۱۳۷۶). مثنوی معنوی: براساس نسخه قونیه، به تصحیح و پیشگفتار: عبدالکریم سروش، چاپ دوم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

نظامی‌عروضی‌سمرقندی (۱۳۸۲) چهارمقاله، از روی تصحیح: علامه محمد قزوینی، شرح و توضیح از: سعید قره‌بگلو و رضا انزابی‌نژاد، تهران: جامی.

الف) فارسی

اشرف، احمد (۱۳۹۶). هویت ایرانی از دوران باستان تا پایان پهلوی، ترجمه و تدوین حمید احمدی، چاپ پنجم، تهران: نی.

ج. م. (۱۳۸۹). نوروز در تخت‌جمشید و کاشغر، ایران‌شناسی، سال بیست و دوم، شماره دوم: ۲۴۲-۲۳۵.

خالقی‌مطلق، جلال (۱۳۷۱). ایران در دوران باستان، ایران‌شناسی، سال چهارم، شماره دوم: ۲۳۶-۲۴۳.

سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۶۸). گلستان، تصحیح و توضیح: غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی.

صفا، ذبیح‌الله (۱۳۳۳). حماسه‌سرایی در ایران، از قدیم‌ترین

ب) نافرسی


- Amanat, A. (2012). "Iranian Identity Boundaries: A Historical Overview," in Abbas Amanat and Farzin Vejdani (eds.) *Iran facing others: Identity Boundaries in a Historical Perspective*, Palgrave MacMillan, pp. 1-34.
- Anderson, B. (2006). *Imagined communities: Reflections on the origin and spread of nationalism*, Verso.
- Gnoli, G. (1989). *The idea of Iran: an essay on its origin*, Rome: Serie orientale Roma, Vol. LXII.
- Lukowski, J. and Zawadzki, H. (2019). *A concise history of Poland*. Cambridge University Press.
- Shapur Shahbazi, A. (2005). "The History of the Idea of Iran," in Vesta Sarkhosh Curtis and Sarah Stewart (eds.) *Birth of the Persian Empire*, London: I. B. Tauris, pp. 100-111.
- Tancoigne, J. M. (1820). *A Narrative of a Journey into Persia, and residence at Teheran; containing a descriptive itinerary from Constantinople to the Persian Capital*, London: William Wright.
- Vaziri, M. (2013). *Iran as imagined nation*, Gorgias Press.



© 2023 The Author(s). Published by Tissaphernes Archaeological Research Group, Tehran, Iran. [Open Access](#).

This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial-NoDerivatives License (<http://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0/>), which permits non-commercial re-use, distribution, and reproduction in any medium, provided the original work is properly cited, and is not altered, transformed, or built upon in any way. The ethical policy of Ancient Iranian Studies is based on the Committee on Publication Ethics (COPE) guidelines and complies with International Committee of Ancient Iranian Studies Editorial Board codes of conduct. Readers, authors, reviewers and editors should follow these ethical policies once working with Ancient Iranian Studies. The ethical policy of Ancient Iranian Studies is liable to determine which of the typical research papers or articles submitted to the journal should be published in the concerned issue. For information on this matter in publishing and ethical guidelines please visit www.publicationethics.org.

A Critical Review of the Book “Iran as Imagined Nation”

Afshin Khosrosani¹ 

Abstract

Iranian identity is one of the topics that some are happy to admit and few are merry to deny. The book's author in question is one of the deniers. As the name of the book suggests, the book's author wants to challenge Iran and the historicity of Iranian and national identity. He, who is under the influence of new theoretical and ideological debates, which are all unconcerned about the background and historical-cultural context of the countries under study, sees Iran and its national identity as the construction of orientalists and their servants and makes the historicity of the word Iran insignificant and unimportant. The author of the work believes that since Iran's national identity was formed in the West, presenting any historical background and origin for Iran and its national identity is an unforgivable misdeed and a clear injustice to many ethnic groups of this land. The author of the book *Iran as Imagined Nation: the Construction of National Identity*, which is interested in Edward Said and his Orientalism and benefited a lot from the book *Imagined Communities* written by Benedict Anderson, believes that some Iranian and non-Iranian writers who consider Iranian and national identity to be a historical matter, under the influence of Western methodology and based on racial and ideological orientations, narrated the past, presented an ahistorical and delusional reading and placed fake constructions instead of history. The present article does not criticize all the chapters of the book *Iran as Imagined Nation: the Construction of National Identity*, rather, those parts that have made weak and incorrect claims about the historical origin of Iran, the nature of Iran, and Iran's ethnic and linguistic diversity, will be put into perspective and shed light on them.

Keywords: Iran, Persia, National Identity, Iranian Identity, Persian language.

¹ University of Tehran, Tehran, Iran.  afshin.khosrosani@ut.ac.ir

Article info: Received: 24 November 2022 | Accepted: 18 December 2022 | Published: 1 January 2023

Citation: Khosrosani, Afshin (2023). “A Critical Review of the Book “Iran as Imagined Nation””. *Ancient Iranian Studies*, Vol. 1 (4): 107-119.

<https://doi.org/10.22034/AIS.2022.374160.1026>